



## چه واژه‌هایی را در پیراستن زبان فارسی میتوان بکار برد؟

موضوع «پیراستن زبان فارسی» و اینکه روز بروز از فزونی کلمه‌های عربی کاسته شود پیشرفت بسیار کرده و میتوان گفت که دیگر همه نویسندگان آبرومند این روش را پذیرفته‌اند. لیکن در جلو این پیشرفت يك مانعی هست که باید چاره آن کرد و آن اینکه چه بسا کلمه‌های عربی که فارسی آنها شناخته نیست و اینست که کسانی گیر کرده‌ناگزیر میشوند همان کلمه‌های عربی را بکارزنند. برخی هم نادانی نموده کلمه‌هایی از خود می‌تراشند که خطای بسیار زشتی است.

ما برای آنکه دستی بسوی هواداران «پیراستن پارسی» دراز کرده باشیم اینک دری را در پیمان باز می‌کنیم که در هر شماره گفتگو‌هایی در این زمینه شده یکرشته کلمه‌های فارسی که گفتیم نیاز بشناختن آنها داریم یاد کرده شود:

### ۱- ماهنامه ، مهنامه بجای مجله

این پیشنهاد را آقای فراهانی از سلطان‌آباد کردند و چون از هر باره در خور پسند بود ما آنرا پسندیده بکار بستیم که از این پس همیشه بجای «مجله» نام «مهنامه» خواهیم آورد

باداشتن کلمه‌های روزنامه و سالنامه بسی شایسته بود که مجله نیز که بیشتر ماه بماء انتشار می‌یابد «ماهنامه» نامیده شود. شاید کسانی خرده بگیرند که همه مجله‌ها ماهنامه نیست بلکه پانزده روزه هست و سه ماهه هست و چهار ماهه هست. می‌گوییم:

«درنامگذاری اندک سازگاری بس» خود «روزنامه» بهترین مثل می‌باشد زیرا چه بسا روزنامه‌ها که سه‌روزیکبار نشر می‌یابد یا در هفته یک‌روز چاپ می‌شود و ایراد هم ندارد. کلمه «ژورنال» اروپایی بمعنای «روزانه» می‌باشد ولی بیشتر آنرا بروزنامه‌های هفتگی نام می‌گذارند.

مثل دیگر «قهوه‌خانه» که گفته میشود نه آنست که باید در آنجا قهوه خورده بشود. در قهوه‌خانه‌های امروزی چای بیشتر خورده میشود بلکه قهوه هیچ خورده نمیشود.

## ۲- باری بجای لااقل - اقلا

در عبارت «نفعی نرسانیدی اقلا زبان مرسان» و مانده‌های آن بجای اقلا «باری» باید گفت:

زنبور درشت بی‌مروت را گوی **باری** چون عسل نمیدهی نیش مزن  
در زبان تبریزیان این کلمه همیشه بمعنی درست خود بکار میرود و پیدا است که یادگار آذری می‌باشد.

ولی در عبارت «از این سودا لااقل صد تومان نفع شما خواهد بود». و مانده‌های آن بجای لااقل باید «دست کم» یا «اگر هیچ نباشد» آورد. «باری» گاهی نیز بجای «بهر حال» بکار میرود: «جوانمرد گفت اگر بخوام بدهد یا ندهد و اگر بدهد منفعت کند یا نکند **باری** خواستن ازو زهر قاتل است.» (گلستان)

### ۳- سرانجام بجای بالاخره ، عاقبت

فردوسی میگوید:

درختی که تلخست است ویرا سرشت  
وراز جوی خلدش بهنگام آب  
سرانجام گوهر بسیار آورد  
پیشینیان گاهی باین معنی کلمه « باقدم » ( با پیش دال) بکار برده‌اند.  
رودکی گفته:

گرچه هرروز اندکی برداردش  
بوشکور گفته:  
چه بایدت کردن کنون باقدم  
ولی این کلمه امروز معروف نیست.  
مگر خانه‌روبی چه روبه‌بدم

### ۴- پاك، يكسو، سراسر، يكبار بجای بالکلیه ، تماماً، بکلی

بجای کلمه «بالکلیه» و «تماماً» و مانده‌های آنها کلمه‌های فارسی  
گوناگونی هست.  
برخی کلمه «پاك» را می‌آورند: « ناگاه دزدان خفاچه بر کاروان زدند  
وپاك ببردند.»

هرکه پرهیز و زهد و علم فروخت  
خرمنی گرد کرد و پاك بسوخت  
(گلستان)

فردوسی میگوید:

گرا مادر و خواهر و دختر است  
همه پاك در دست اسکندراست  
در جاهای دیگری فردوسی گاهی کلمه «سراسر» آورده.

سکندر سپه را سراسر بخواند  
گذشته سخن پیش ایشان براند

گاهی هم «یکسر» یا «یکسره» را بکار می‌برد.

همه یکسر اندر پناه منند

بدانید اگر نیکخواه منند

باز گوید:

که ما مرترا یکسره بنده‌ایم

بفرمان قیصر سرافکنده‌ایم

برخی هم کلمه‌های «یکبار» یا «یکجا» می‌آورند مثلاً: «این سخن یکبار

ساختگی است» یا «ادعای تو یکجا دروغ است».

## ۵ - تن بجای نفر

در این عبارت: «سپاه او هزار نفر بودند» و مانده‌های آن بجای «نفر»

کلمه «تن» باید آورد.

فردوسی گفته:

به تیزی در آنراه بشتافتند

سه تن دید رستم که بر تافتند

به پیش اندرون پهلوان سترک

که ما ده‌تیم این سپاهی بزرگ

## ۶ - کس بجای شخص

در همه جا بجای «شخص» کلمه «کس» میتوان آورد: «بامدادان که عزم

سفر مصمم شد مگر کسی از کاروانیان گفته بودش...» همچنین بجای «اشخاص»

در همه جا «کسان» میتوان آورد. بجای کلمه‌های «شخصاً» و «بشخصه» باید

«خویشتن» و «بخویشتن» بکار برد پیشینیان «بتن خویش» می‌گفته‌اند.

چنانکه ما این عبارت را در کتاب بیهقی می‌یابیم.

گاهی نیز بجای شخص کلمه «تن» بکار می‌برند: «تنی چند از مردان...

بفرستادند» (گلستان)

## ۷- پیشینیان و پسینیان بجای متقدمین و متاخرین

کلمه «پیشینیان» مشهور است. «پسینیان» را هم با آن میتوان سنجیده بکاربرد. و آنگاه کسانی هم بکاربرده اند: «نیک بختان بحکایت و امثال پیشینیان پندگیرند از آن پیش که پسینیان به واقعه ایشان مثل زنند».

## ۸- فرستاده بجای رسول ، ایلچی

در همه جا بجای «رسول» عربی و «ایلچی» ترکی «فرستاده» فارسی را میتوان گذاشت. فردوسی در همه جا این کلمه را بکار برده چنانکه میگوید:  
فرستاده نیکدل را بخواند  
سخنهای شایسته با او براند  
پیشینیان «فرسته» را نیز می گفته اند که «فرشته» شکل دیگر آن کلمه میباشد.

هم باید دانست که «رسول» جز از «قاصد» است قاصد نامه بر را میگویند که در فارسی «برید» یا «پیک» باید گفت.

## ۹- در بجای باب، فصل

بکرشته از کلمه های عربی که امروز در فارسی بکار می رود هریکی ترجمه يك کلمه فارسی می باشد که در گفته ها و نگارش ها معمول بوده . نویسندگان که دلداده کلمه های عربی بوده اند هریکی از اینها را نیز ترجمه بعربی کرده و تغییر داده اند .

کسانی اینرا باور نخواهند کرد که در قرنهای پیشین نویسندگان از هر راهی بکشتن کلمه های فارسی میکوشیده اند و تا می توانسته اند بجای هریکی از آنها يك کلمه عربی پیدا کرده یا از خود تراشیده می گزارده اند.

یکی از سالاران دربار سلطان محمود غزنوی علی نام داشته و چون از خویشان محمود بوده از این جهت او را «علی خویشاوند» می‌نامیدند. چنانکه ابن اثیر او را با این نام خوانده و جهت نامگذاری را نیز یاد کرده.

ولی از این سوی در تاریخ بیهقی همه جا او را «علی قریب» می‌خوانند و پیداست که دیران دربار محمود همچون دیگران بکشتن کلمه‌های فارسی می‌کوشیدند.

این موضوع هنوز هم از میان ایرانیان برداشته نشده که «آری» یا «هان» را که دو کلمه فارسی است دور از ادب دانسته بهر بچه‌ای یاد میدهند که بجای آن «بلی» عربی را بکار برد.

مقصود آنکه یکرمانی در ایران بکار بردن کلمه‌های فارسی ننگ و عیب شمرده میشده و از اینجا نویسندگان می‌کوشیدند در برابر بسیاری از کلمه‌های فارسی کلمه عربی پیدا کنند و چه بسا که کلمه‌ای در برابر آن‌ها در عربی پیدا نمیشد و نساگزیر می‌گردیدند که ترجمه زیر لفظی آنها را بعربی بیاورند.

از اینگونه کلمه‌ها یکی «باب» است که در کتابها بکار می‌برند. در فارسی کلمه «در» معمول بوده چنانکه کتاب «فرهنگ پهلویك» که بزبان پهلوی در دست ماست بچندین در بخش شده که در هر دری گفتگو از موضوع جداگانه‌ای میشود. همین کلمه را ترجمه زیر لفظی کرده «باب» را بجای آن آورده‌اند.

کلمه در باین معنی در گفتگوها نیز هست. میگویند: نشستیم و از این

در و از آن درسخن راندیم ...»

فردوسی میگوید:

بدو گفت نسنار از این در بگرد تو ایدر غریبی و بی نام مرد

## ۱۰ - گفتار بجای مقاله

از همان قبیل «در» است کلمه گفتار که ترجمه زیر لفظی آن «مقاله» را معمول ساخته‌اند.

## ۱۱ - جستار بجای مبحث

نیز از همان قبیل است «جستار» که بجای آن کلمه «مبحث» را بکار برده‌اند ناصر خسرو در یکی از تألیف‌های خود در همه جا این کلمه جستار را بکار برده. اگر چه می‌توان پنداشت او «مبحث» عربی را بفارسی ترجمه زیر لفظی کرده باشد ولی نزد ما آن پندار دیگر نزدیکتر برآستی می‌باشد.

## ۱۲ - همدانستان بجای موافق - همتقیده

این کلمه در پهلوی معروف است «همدانستان». در کتابهای آغاز اسلام نیز بسیار بکار رفته فردوسی میگوید:

کنون کهنتر شاه هندوستان  
همو گوید:

چو بشنید پوراب ازو داستان  
بشاگردیش گشت همدانستان  
باید دانست که «همدانستان» بجای موافق در کسان بکار می‌رود ولی در عبارت: «انگبین با مزاج من موافق نیست» بساید بجای آن کلمه «سازگار» آورد.

## ۱۳ - هم در زمان بجای فوراً

فردوسی بجای کلمه فوراً یا فوری عبارت «هم در زمان» و «هم اندر زمان» بکار می‌برد مثلاً میگوید:



فرستاده را در زمان خواندند

بجای رسولانش بنشانند

هم میگوید :

هم اندر زمان باژ خواهان روم

کجا رفته بودند از این مرز و بوم

هم میگوید :

چو دستور آموزگارش بدید

هم اندر زمان پیش قیصر دوید

ولی بگمان ما می توان کلمه های «زود» و «بیدرنگ» را نیز بکار برد

«بیدرنگ برخاسته روان گردید» «همینکه این سخن شنید زود برخاسته رفت.»

در ناسخ التواریخ همیشه کلمه «بیتوانی» را بکار می برد. کسانی پنداشته اند

مگر کلمه پارسی است. باید دانست که کلمه «توانی» عربی را که بمعنی سستی

نمودن است با کلمه «بی» فارسی ترکیب نموده بهر حال کلمه ایست که سپهر از

پیش خود اندیشیده نه اینکه در نگارشهای دیگران نیز باشد.

#### ۱۴ - پراکنده بجای شایع

فخرالدین گرگانی میگوید:

پراکنده شد اندر شهر نامش

ز دایه نامه شد نزد مامش

از اینجا می توان بجای کلمه نشر که امروز در روزنامهها بکار میرود

«پراکندن» بکار برد که اگرچه تا دیری شگفت خواهد نمود ولی سپس عادی

می گردد.

از شگفتی هاست که یکی از هواداران پیراستن فارسی بجای کلمه «نشر»

عبارت «پهن کردن» بکار برده که پاك غلط و بیجاست.

#### ۱۵ - ترجمان بجای مترجم

از غلطهای مشهور اینکه کسانی کلمه ترجمه را عربی می شمارند آنکه

ما میدانیم این کلمه فارسی است و از اینجا است که در زبان ارمنی و برخی

زبانهای اروپایی نیز بکار میرود و ترجمه کننده را «ترجمان» می نامیده اند که هنوز هم معروف است.

فردوسی میگوید:

ز لشکر پیامد سپیده دمان  
خود و نام بردار ده ترجمان

در عربی نیز همین کلمه آمده:

ان الثمانین و بلغتها  
قد احوجت سمعی الی ترجمان

ولی سپس چون کلمه ترجمه را بشکل فعل در عربی بکار برده اند کسانی از آن فاعل مشتق ساخته کلمه «مترجم» را پدید آورده اند.

زبان عربی بجای خود، در فارسی باید «ترجمه» را فارسی دانسته استنادگی در بکار بردن آن نمود و بجای مترجم کلمه «ترجمان» را بکار برد.

## ۱۶ - خستو بجای مقر - معترف

در پهلوی و در فارسی پیشین «خستو» و «خستوان» (با پیش خاء) بمعنی مقر و معترف بسیار بکار رفته. فردوسی میگوید:

بهنشیش باید که خستو شوی  
ز پیکار بیهوده یک سو شوی  
همو گوید:

ز آز و فرونی بیکسو شویم  
بنادانی خویش خستوشویم  
فرخی گفته:

برفضل او گوا گزارند دل  
گرچه گوا نخواهند از خستو  
این کلمه در زبان ارمنی معروف است و «ابراهام خاستاوانوغ» (ابراهیم مقر) نام مردی است که داستان درازی دارد و کتابی به نام او نوشته شده<sup>۱</sup>.

در شماره سوم سال دوم پیمان یکی از خوانندگان بنام «صفی نیا» چند واژه را یادآوری کرده و در نامه‌ای نوشته: «... در شماره واپسین مهنامه ارجمند «پیمان» خواندم که نویسنده دانشمند آن، بنام دستیاری و همکاری با خواستاران پیراستن زبان پارسی برای نگارش واژه‌های پارسی بجای پاره‌از واژه‌های تازی در نامه پربهای خوددردی باز کرده‌اند. اگرچه دوست و هم شهری ارجمند سرکار کسروی سالیان دراز است که درباره زبان پارسی رنج فراوان برده و هیچگونه کوشش دریغ نداشته‌اند با همه این، این کار واپسین ایشان شایسته‌ترین کارهایی است که درخور هرگونه آفرین میباشد و بدرخواست آن دوست ارجمند پارسی چند واژه تازی را در این جا نگاشته و برای چاپ شدن در نامه گرامی میفرستم.» واژه‌های پیشنهادی نویسنده بدنبال واژه‌های پیشین شماره گزاری شده است:

## ۱۷ - آوند بجای دلیل

فردوسی گوید:

چنین گفتم با پهلوان زال زر      چو آوند خواهی به تیغم نگر  
بجز آوند فرنود بجای دلیل نوشته شده و نگارنده اکنون یاد ندارم چند سال پیش آنرا در کدام نامه و یا فرهنگ دیده و یادداشت برداشته‌ام.

## ۱۸ - آواره بجای اداره و دفترخانه

## ۱۹ - دستادست و پستادست بجای نقد و نسبه

## ۲۰ - چامه‌گو بجای شاعر

## ۲۱ - پایندان بجای ضامن و کیل

۱ - کسروی برای دلیل «آوند» بکار نبرده و عمان دلیل را گرفته است (گردآورنده)

۲۲ - پساوند بجای قافیه

۲۳ بازیار بجای رعیت

۲۴ - انبوئیدن بجای استشمام

۲۵ - دیبا بجای متن

برای هر يك از این کلمه‌ها نیز شعری دلیل آورده که کسروی برخی را پذیرفته:

۲۶ - پیکره بجای صورت و عکس

این کلمه را که ما برگزیده و در پیمان و تاریخ آذر بایگان بکار می‌بریم شرح آن اینست که اصل کلمه در پهلوی «پتگر» بوده چنانکه در همه نوشته‌های سنگی که در فارسی و دیگر جاها از پادشاهان ساسانی بازمانده در همه آنها زیر صورتهای پادشاهان این کلمه را بمعنی صورت بکار می‌برد.

در زبان ارمنی شکل باستان آن کلمه را نگاهداشته‌اند که بجای صورت «بادگار» می‌گویند. سپس در فارسی شکل کلمه عوض شده ولی معنی درست آن هنوز شناخته بوده چنانکه فردوسی در بسیار جا آنرا بمعنی صورت بکار برده. از جمله می‌گوید:

یکی شیر پیکر درفش بنفش  
درخشان گهر در میان درفش  
همو گوید:

یکی گرگ پیکر درفش از برش  
بابر اندر آورده زرین سرش  
مقصودش آنست که درفش با صورت شیر یا گرگ بر روی خود داشته  
است.

ولی سپس کلمه از معنی درست خود اندکی لغزیده که کنون بیشتر بمعنی تن و کالبد بکار می‌رود. از اینجا ما «هایی» بر آخر آن افزودیم. زیرا که هاء معنی‌های بسیار دارد که از جمله آنها مانند گی است (تشبیه) و بدینسان هم يك کلمه نوینی در دست داریم که جز از کلمه «پیکر» است که اکنون بمعنی تن

و کالبد می‌باشد و هم اصل معنی کلمه را زنده ساختیم.

سپس چون موضوع را در انجمنی که در دانشسرای برین<sup>۱</sup> بنام پیراستن زبان پارسی برپا میشود و دسته از دانشوران در آن انجمن شرکت دارند بگفتگو آوردیم همگی آنرا پسندیده و پذیرفتند، بجای خود که يك یادآوری بجایی کردند و آن اینکه کلمه Figure که در فرانسه بکار میرود و کلمه Picture که در انگلیسی است هر دو آنها با کلمه پتکر پهلوی یا پیکر فارسی از یکریشه است. عبارت دیگر يك کلمه است که بشکلهای گوناگون بکار برده میشود و معنی آن در همه زبانهای فرانسه و انگلیسی و ارمنی صورت می‌باشد پس در فارسی نیز باید بهمان معنی بکار رود چیزیکه هست برای رعایت نکته‌ای که گفتیم بهتر است که بجای پیکر «پیکره» بگوییم.

## ۲۷ - تندیس<sup>۲</sup> بجای مجسمه

این کلمه در فرهنگها معروف است و معنی زیر لفظی آن «تن مانند» میباشد. چیزیکه هست در فرهنگها آنرا گاهی بمعنی صورت و گاهی بمعنی مجسمه آورده‌اند. ولی ما معنی درست آنرا مجسمه می‌فهمیم و چون کنون را بچنین کلمه‌ای که تنها بمعنی مجسمه باشد نیاز بیشتر داریم و کلمه مجسمه از غلطهای رسوای زمان ماست از اینجهت این کلمه را باید تنها بمعنی مجسمه بکار برد.<sup>۳</sup>

۱ - این کلمه باین شکل چاپ شده و گویا غلط چاپی است و باشد که خواست از آن دانشسرای تهران می‌بود (گردآورنده)

۲ - کسروی در کلمه تندیس «ها» افزوده و در نوشته‌های بعدی خود تندیس بکار برده است.

۳ - پیمان سال ۲ : ۱۹۷ - ۲۰۰

## چند خرده‌گیری<sup>۱</sup> در زمینه زبان

همیشه این در بروی خوانندگان پیمان باز است. ولی باید خرده‌گرفت و سخن گفت. نکوهش بیجا یا سخنان نیش‌دار خرده‌گیری نیست.

\* \* \*

- ۱ -

خرده‌گیری پایین از قم رسیده که نخست آن را آورده سپس بجواب می‌پردازیم :

اولاً عجب دارم که شما برحسب عقیده خودتان که عبارت حکم آینه دارد و باید طوری باشد که مورد توجه نشود چنانکه در موقعی که انسان خودش را در آن مشاهده میکند مورد التفات نیست با وجود این کلمه‌های متروکی را استعمال می‌فرمائید که انسان بآن آشنا نیست نه بنده آشنا باشم مقصود مردمان فعلی ایران است اگر بخواهیم فرمایش سرکار را اجراء کنیم که عبارت را حکم آینه بدهیم باید لغت متعارف را بکار ببریم نه از آن طرف فرنگی مآب و متعرب بشویم نه از اینطرف لغات متروک فرس را استعمال کنیم .

ثانیاً بعضی قسمت‌ها نوشته شده است که مناسب بامقام فضل شما نیست مثل اینکه در صفحه ۵۲ شماره ۱۶ (سال یکم پیمان) بر آن عباراتی که از آن روزنامه نقل فرموده‌اید اعتراض شده است که «حقایق صحیحه چه معنی دارد. حقیقت اگر صحیحه نباشد که حقیقت نیست» عرض میکنم توصیف حقایق بصحت برای تنبیه است چنانکه گوئی سرکار عالی. نمیشود گفت سرکار اگر عالی نباشد که سرکار نیست. امثال این عبارت در فارسی و عربی در کلام خالق و مخلوق معصوم و غیر معصوم بسیار است.

---

۱ - در زمینه زبان فارسی و راهی که کسروی در پیراستن آن می‌پیمود خرده‌گیریها میشد که اینها نمونه آنست (گردآورنده)

«دنبال او معلومات اساسیه چه تناسب دارد؟» تناسب آن واضح و آشکار است. زیرا حقیقت صحیحه آن معلوماتی است که بنیاد او بر اساس صحیحی قرار داده شده باشد نه مثل معلومات عصر کنونی.

«مفاهمه چیست؟» مفاهمه مصدر باب مفاعله و در مقابل تفهیم و تفهم است یعنی دو طرف از هم چیز یاد گرفته و بهم چیز یاد میدهند. «تبادل افکار چیست؟» تبادل افکار اینست که دو نفر فکرشان را بیکدیگر میدهند.

«مفکوره منحوس از کجا پیدا شده؟» تصدیق میکنم علاوه بر اینکه منحوس است چون استغراب دارد که بفرمایش سرکار عبارت از آیینگی میافتد غلط هم هست زیرا که ماده فکر لازم و باین جهت در اسم مفعول باید متعدی بفی شود یعنی مفکور فیه گفته شود باز عیب اولی از او برداشته نمیشود.

«پیشرفت و انکشاف که با یکدیگر ردیف شده چه تناسبی دارد» این دو عبارت با هم ردیف نشده میخوانند بگوید باید دو قسمت تصمیم گرفت یکی راجع به انکشاف مطلب و دیگری اینکه پیشرفت کند یعنی عملی شود من میدانم صاحب این عبارت کیست سرکار هم اشاره نفرمودید ولی از انصاف نباید دور شد بد عبارتی نیست در يك عبارت يك کلمه بیجا ادا کردن هم اهمیتی ندارد. عبارتهایی که در پشت این ورق نقل شده انصافاً تطویل بلاطائل و تکرار بیخود است.

عبارتهایی که از سعدی در صفحه ۵۶ از این شماره نقل شد بسیار میشود بر آن خرده گرفت ولی بزرگی او مانعست که مثل من نادانی عیبجویی از او بکند فقط برای نمونه عرض میکنم دشنام دادن گرفت چه معنی دارد. دشنام که گرفتنی نیست باید گفت دشنام داد مختصر بی آرایش.

«از سرخون او درگذشت» دراز شده باید گفت از خون او گذشت سر و در لازم نیست. عبارتهای دیگر هم هست که مورد اشکال است ولی مقام سعدی بسی ارجمند است باید چشم پوشی کرد بچشم محبت که نگاه کنی تمام عیبها

پوشیده است بچشم بغض که نگاه کنی تمام ظاهر بلکه عیب‌هایی که واقعیت ندارد هم پیدا میشود. با چشم سالم واقع آنطور که هست نمودار است. ارباب تحقیق باید اول پرده‌های روی چشم را برداشته سپس وارد مرحله تحقیق شوند باز بادآوری میکنم مقصود من خدا شاهد است عیب‌جویی نیست زیرا که بر بزرگان خرده گرفتن غلط است چه بسا هست خطائی هم که باشد از مطبعه باشد مثل این جمله صفحه ۵۶ شماره ۱۷ که يك عده بی‌سوادانی هم برخیزند ناجی را بجای منجی و مکفی را بجای کافی و جزء لا یتجزی را بجای جزء لا ینفک بکار برده قاطع‌الطریق را که خود جمع است قاطع‌الطریق‌ها جمع بندهند» بدیهی است قاطع اسم فاعل و مفرد است مضاف به الطریق است که آنهم مفرد است یعنی راه زن در عبارت فارسی که بخواهی بکار ببری جمعش قاطع‌الطریق‌ها میشود یعنی راه‌زن‌ها و این بسیار از مقام ارجمند شما دور است که باین جهات التثبات نداشته باشید باین جهت بنده اینطور حدس میزنم که عبارت قاطع-الطریق‌ها بوده آنوقت اشکال سرکار وارد است که قاطع‌الطریق چون جمع است نباید جمع بست بنابراین مطبعه اشتباه کرده که بجای قاطع قاطع نوشته در خاتمه از درازی سخن معذرت می‌خواهم و پیمان دوستی با مجله شریفه پیمان استوار مینماید.

\* \* \*

می‌گوییم: در باره سادگی عبارت این راست است که باید جز کلمه-های معمول را بکار نبرد. ولی آن رشته‌گفتارهایی را که ما در شماره‌های پارسال پیمان درباره زبان فارسی نوشتیم نباید فراموش ساخت. زبان‌امروزی که در نگارش‌های روزنامه‌ها و اداره‌ها بکار میرود زبان ساختگی و بی‌بنیاد است که بیشک از میان خواهد رفت. زبان درست فارسی آنست که فردوسی در شاهنامه بکار برده و کتاب اسرار التوحید و بکرشته کتابهای دیگر با آن زبان نگارش یافته است و ما نیز در نگارش‌های خود آن زبان را برگزیده‌ایم و کلمه-



هایی را که بکار می‌بریم در آن زبان معمول است و اینست که ایراد آقای خرده‌گیر را نمیتوانیم پذیرفت .

دوباره عبارت «حقایق صحیحه» دوباره می‌گوییم که حقیقت اگر صحیح نباشد حقیقت نیست و اینست که در هیچ جا مانده آن عبارت را نمیتوان پیدا کرد. عبارت «سرکار عالی» که آقای خرده‌گیر مثل آورده گذشته از آنکه عبارت عامیانه بی‌بنیاد است و درخور اعتماد نمی‌باشد با موضوع ما بی‌تفاوت نیست بهر حال منظور ما در آن گفتار نکوهش از عبارتهای ساختگی و کلمه‌های ناروشن بود و هر کس که آن عبارت را که مثال آورده‌ایم بخواند آشکار می‌بیند که نویسنده عبارتهای ساختگی آورده. و آنگاه کلمه‌های او معنای روشن ندارد. این تفسیرهایی که آقای خرده‌گیر مینمایند پاسخ گفته‌های ما نخواهد بود. زیرا يك عبارتتی اگر ساختگی و ناروشن نباشد چه نیاز به تفسیر دارد؟! «مفاهمه» را هر کس میداند که مصدر «فهم» از باب مفاعله است. ولی نخست آنکه ما سخن از زبان فارسی داریم و هرگز نمیتوانیم هر چیزی را که در زبان عربی عنوان درستی دارد در فارسی هم روا بشماریم. دوم آنکه «مفاهمه» در خود زبان عربی نیز بکار نرفته. اگر آقای خرده‌گیر عباراتی را سراغ دارند که این مصدر یا یکی از مشتقات آن در آنجا بکار رفته نشان بدهند. سوم آنکه در آن عبارت کلمه «مفاهمه» پاك بیجا افتاده. و گویا مقصود از آن مباحثه می‌باشد. اینك آن عبارت را دوباره در اینجا می‌آوریم تا خوانندگان درست دقت نمایند :

«این يك اصل مسلمی است که حقایق صحیحه و معلومات اساسیه از مفاهمه و تبادل افکار آشکار میشود ...»

دوباره «تبادل افکار» دوباره می‌گوییم که عبارت ساختگی است و آنگاه کلمه «تبادل» در عربی هم نیامده است. اگر هم می‌آمد معنی آن «خود را با دیگری عوض کردن» میشد و با مقصود درست نمی‌آمد.

درباره «پیشرفت و انکشاف» تفسیری که آقای خرده گیر کرده بیجا است زیرا عبارت در زمینه اندیشه و دریافت است و نامی از «عمل» در میان نیست .

اینکه آقای خرده گیر سعدی را بزرگتر از آن دانسته اند که ایراد بر عبارتهای او بگیرند درست نیست. زیرا هر کسی چه بزرگ و چه کوچک باید از نیک و بد او سخن راند. ولی آن ایرادهایی که بر عبارتهای سعدی گرفته اند پاک اشتباه است. آنکه درباره عبارت «دشنام دادن گرفت» نوشته اند «دشنام گرفتن نیست» باید دانست که گرفتن در اینها بمعنی «آغاز کردن» است چنانکه در عربی کلمه «اخذ» بهمین معنی می آید .

در عبارت «از سرخون او درگذشت» کلمه «سر» بمعنی «قصد» یا «خیال» است چنانکه شاعر دیگری گفته .

بر آن سرم که نوشم می و گنه نکنم  
اگر موافق تدبیر من بود تقدیر  
مقصود آنکه: از قصدی که درباره ریختن خون او داشت درگذشت .  
و اینکه آقای خرده گیر عبارت «از خون او گذشت» را بهتر دانسته باید گفت که خون گذشتنی نیست.

درباره «قاطع الطریق» سخن همانست که خود آقای خرده گیر نوشته و بجای آن «قطاع الطریق» درست می باشد .

- ۲ -

خرده گیری پایین از قم رسیده که نخست آنرا آورده سپس پاسخ میپردازیم :  
«درباره القاب و عنوانها که پاسخ فراهانی را دیده بودید و هم چنین در شماره های سال اول نوشته بودید که ما از حضرت و جناب پرهیز داریم و بیزاریم اگر مردم یکدیگر را آقا بخوانند چه عیب دارد؟ ما شما میگوییم

استعمال القاب و عنوان اگر بد است باید بهیچ کس و هیچگونه از او استعمال نشود مگر آقا عنوان نیست؟ جناب و حضرت با آقا چه تفاوتی دارند؟ هر سه عنوان اند. دیگر اینکه بسیاری از این لقبها دلالت بر معانی دارند چون شیخ و سید و ملا (در استعمال ایرانیها) مثلا اگر بکسی بگویند شیخ حسن و ملاحسین دانسته میشود که اینها دانشمند و اهل علمند و همچنین اگر بگویند سید جعفر دانسته میشود که او را با پیغمبر خویشاوندی است. ما چون شما را سید احمد میخوانند دانستیم که با پیغمبر خویشی دارید گذشته از اینها اگر خود شما در خیابان در میان انبوه مردم ایستاده باشید و کسی از دور با آواز بلند شما را احمد بخواند آیا شما دغدغه برخورد راه نمیدهید خجل نمیشوید؟ با کتان نمیشود؟

دستور پیغمبر ماست که نام مرد مرانیک ببرید تا دوستی شما در دل آنها جای گزین شود.

دیگر اینکه درباره پرسش ششم فراهانی که امضاء را درست چپ ذیل کتاب بنویسند پاسخی فرموده‌اید من را پاسخی بنظر رسیده است و او این است که امضا بجای مهر است و چون در زمان پیشین کاغذ که نوشته‌اش تمام میشد او را مهر میکردند و این طور رسم بود که نزدیک خط آخر که سمت چپ کتاب باشد سخن را باخر می‌رسانند و آنجا را مهر میزدند اکنون امضا بجای مهر است بهمانجا که مهر میزدند آنجا را امضا میکنند. پس این کار تقلید از اروپائیان نیست و از اروپائیان فرا نگرفته‌اند.

قم علی رضا خدا پرست

\* \* \*

می‌گوییم: در لقب و عنوان ما به «آقا» هم پای بندی نداریم: زیرا برای آن نیز جهت خرد پسندی پیدانمی‌کنیم. «آقا» در ترکی بمعنی برادر بزرگتر بوده چنانکه «اینی» برادر کوچکتر را می‌گفته‌اند. امروز هم اگر کسی کلمه را بآن

معنی بکار برد چون مهربانی و نوازش را نشان میدهد می‌توان عذری برای او اندیشید. ولی کنون در فارسی آن را بجای کلمه «خواجه» بکار می‌برند و مقصود بتدگی نمودن و فروتنی نشان دادن می‌باشد و اینست که جهت خردپسندی ندارد. اگر نام برای نشان دادن «نامدار» میباشد دیگر این پیرایه‌های بیجا برای چیست؟!

این مثل را در جای دیگری یاد کرده‌ایم و در اینجا تکرار می‌کنیم: در تبریز سیاهی بلال نام تن ستر و بالای بلندی داشت و کارش ویلگردی و بیکاری بود و چون هرچه کهنه پاره از مزبله‌ها پیدا میکرد بدور پاهای خود می‌پیچید و بدینسان هرپایش چندان بزرگ و سنگین میشد که ناگزیر بود آنها را بر زمین بکشد و راه را بسیار آهسته پیماید بهمین جهت مردم او را دیوانه‌اش می‌شمردند. ولی من می‌پرسم: آیا چه فرقی میانه او و کسانی هست که هرچه کلمه پوچ و بیمغز پیدا می‌کنند برپس و پیش نامهای خود می‌افزایند؟ اگر کار بیهوده کردن نشان دیوانگی است پس چرا ما آن کسانی را که در بند عنوانهای پوچ می‌باشند و ارج و بهایی بآنها میدهند سبکمغز کوتاه‌خرد نپنداریم؟!

آدمیان همه از خاکند و همه بخاک باز می‌گردند. نادان آنکس که برد دیگری فزونی جوید!

کسانی خواهند پنداشت ما بدعت نوینی می‌گزاریم. ولی نه این چنین است مردمان تا چند قرن پیش همگی یکدیگر را جز با نام نمی‌خواندند و هرگز در بند اینگونه رویه‌کاریها نبودند. این کتابهای رومیان و یونانیان و عرب و ایرانیان و ترکان که ما همه را در دسترس داریم و هرچه می‌جویم نشانی از این بیهوده‌کاریها پیدا نمی‌کنیم.

در ایران در شهرهای كوچك و در دیه‌ها هنوز هم مردم یکدیگر را با نام می‌خوانند. در تبریز در محله‌های دور دست هر کس تنها با نام خود خوانده میشود ولی در محله‌های میان شهر که بگمان خود تربیت شده می‌باشند بساید

یکدیگر را «آقا» یا «جناب آقا» بخوانند!

پس بدعت این رسم ناستوده است که در سایه رویه کاریهای این و آن رواج گرفته و ما آنچه می‌گوییم جز رسم کهن جهانیان نمی‌باشد.

این شگفت‌تر که هر چه این ساخته کاریها بیشتر رواج می‌گیرد بهمان اندازه پاکدلی و سادگی مردم کمتر میشود. امروز اگر علی با ولی آشنایی یا دوستی دارند اگر بخواهیم رسم معاشرت آنان را با یکدیگر شرح دهیم چندین صفحه پر خواهد شد چگونه یکدیگر را «آقا» بخوانند و «حضرتعالی» خطاب کنند و در رسیدن بهمدیگر چه جمله‌هایی را تکرار نمایند: «بجان خودت چنان مشتاق زیارتان بودم که حدی ندارد» «بنده چند دفعه به در دولت‌منزل آمده‌ام درك حضور نصیب نشده» «از بیسعادت‌ی بنده».

اگر علی در مجلسی بود و ولیخان در آمد علی باید وظیفه دوستی را فراموش نکرده زبان بمعرفی باز نماید: «آقا میرزا و لیخان از دوستان قدیم بنده است جوان حساس ادیب و فاضل است...» اگر علی سفر کرد ولی باید پیایی نامه بنویسد و از درد فراق بنالد. از اینگونه رویه کاریها که همه میدانیم.

ولی پس از همه اینها اگر یکی از ایشان بیمار شد و طبیب بر سر او آوردند و برای پول درمان محتاج چند تومان و ام‌گردیدند بیشك کمیت دوستی در اینجا لنگ است و کار بیکرشته سوگندهای دروغ خواهد کشید که ندارم.

سخن کوتاه کنیم: پیش ما «آقا» با عنوانهای دیگر فرقی ندارد. و اینکه در آن نگارشها این يك عنوان را بکنار نهاده ایم برای آنست که نه تنها ایرانیان بلکه همگی مردمان معروف امروزی آلوده آن میباشند. ولی «جناب» و «حضرت» و مانند‌های اینها چون خاص ایرانیان است و از اینجا زبان ریشخند و سرکوفت دیگران باز می‌باشد از اینجهت آنها را در گفتگو جلوتر گرفتیم.

اینکه آقای خرده گیر مینویسد: « بسیاری از این لقبها دلالت بر معانی دارد چون شیخ و ملا و سید... » می گویم این عنوانها از موضوع آن گفتگوهای ما بیرون است و ما نکوهشی در این باره ننوشته ایم. ولی اکنون که پایش افتاده میگویم که این دلالتها نیز چندان مهم نیست. مثلا اگر کسی دانشمند است همان دانشمندی او را بس. دیگر چه نیاز که بر سر نام خود نیز نشانه ای بر گمارد؟! همچنین است خویشی با پیغمبر که هر کس آن را داراست همان دارا بودن بس است و نیازی بکلمه سید در سر نام نیست. بهمین دلیل که خود پیغمبر و خویشان بسیار نزدیک او هرگز در بند چنین نمودها نبودند. نیز دانشمندان دیرین نه رختشان جدا از دیگران بود و نه نشانی بر سر نام خود می آوردند. نمیدانم این شرح را درباره علی بن حسین (امام زین العابدین) در کجا خوانده ام که چون سفری میکرد خود را گمنام میگرفت و میگفت: اگر مردم مرا بشناسند کیستم در داد و ستد و رفتارهای خود تفاوت میانه من و دیگران خواهند گذاشت و من بچنین کاری خرسندی ندارم.

آری شرط آزادگی همین است و بس.

این عنوانها از ردیف «حضرت» و «جناب» و مانندهای آنها نمی باشد و بر دارندگان آنها نکوهشی روا نیست ولی اگر کسی از آنها نیز چشم پوشید آزادگی نموده و گردنفرازی نشان داده.

این نکته را فراموش نباید کرد که بیشتر کسانی باین عنوانها پای بندی می نمایند که از حقیقت آنها بهره کمتر دارند. مثلا کسیکه دانش کمتر دارد جبران آن کمی را بابررگی عمامه و پای بندی بلقب «شیخ» و «ملا» می نماید و چه بسا که لقبهایی از ردیف «علامه» و «بحرالعلوم» و مانندهای آن برای خود تهیه میکند.

کسیکه از خویشاوندی پیغمبر حقیقت آن را که بی شك با بی نیازی و گردنفرازی توأم است ندارد یا سیادت او در نزد مردم بی گفتگو نیست بیشتر

از دیگران بلقب «سید» پای بندی می نماید .

اینکه خود دارنده پیمان را مثل آورده آید اگر کسانی او را تنها بنام «احمد» بخوانند نه تنها خجل نمی شود و دغدغه بدل خود راه نمیدهد بلکه بر سرافرازی خود می افزاید. زیرا او همیشه برآستی هر چیزی بیشتر پای بندی مینماید تا بنمایش آن. فرزند پیغمبر باید درخوی و رفتار مانندگی به پیغمبر داشته باشد اگر نام «سید» نبود گو مباش!

اما فرموده پیغمبر بزرگوار اسلام . «نام مردم را به نیکی ببرید» مقصود ایشان اینست که مردم را به نیکی یاد کنید و بدگویی یاریش خند ننمایید و نامهای ایشان را با دشنام و لقبهای زشت توأم نسازید و هرگز مقصود آن معنی که آقای خداپرست فهمیده نیست زیرا ما تاریخ زندگانی آن بزرگوار و یاران او را می شناسیم و میدانیم که خود او و یارانش کسی را جز با نام تنها نمیخواندند. مگر خود پیغمبر کسی را با لقب یا عنوان میخواند که بدیگران هم چنین دستوری فرماید؟!

در این باره سخن فراوان است ولی در اینجا بیش از این نمیتوان دنبال کرد .

اما خورده ای که بر آقای فراهانی گرفته آید مقصود ایشان اینست در جایکه نوشته در میان سطر پایان میرسد امضا نیز در میان سطر باشد و اگر سطر پایان رسید و دیگر جایی برای امضا نماند در چنین جایی امضا در دست راست باشد که نتوان سپس چیزی بر این نگارش افزود و اینکه امروز امضاها همگی در دست چپ است علتی جز پیروی از اروپاییان ندارد . علتی که شما یاد کرده آید اگر در پاره جاها درست باشد در پاره جاها درست نیست. مثلا در آن جا که سطر در میانه پایان میرسد گویا پیشینیان همان میانه را مهر میزدند. بهر حال با علت کار نداریم. این نکته سنجی آقای فراهانی بسیار بجاست که نوشته در هر کجا که پایان میرسد امضا در همانجا باشد و اگر نوشته سطر را

پرکرد در اینحال امضا در آغاز سطر زیرین باشد که نتوان چیزی بر آن نوشته افزود<sup>۱</sup>.

## پیراستن زبان فارسی جز در سایه همدستی توده انبوه مردم نشدنیست

دری را که در پیمان امسال برای گفتگو از زبان فارسی باز کردیم در دو شماره گذشته جایی برای این در پیدا نشد. در این شماره نیز که میخواستیم گفتاری را که آقای اقبالی از پاریس فرستاده چاپ نماییم و به پرسشی که آقای بیت‌الله جمالی از شرفخانه نموده پاسخ بنویسیم در سایه پیش‌آمدی ناگزیر شدیم از همه آنها چشم پوشیده بنگارش این گفتار برخیزیم :

### ۱ - دغلتکاری در پیراستن زبان

هر کار نیکی که در يك توده آغاز میشود و راهنمایی در راه آن بکوشش برمی‌خیزند دیرزمانی جز کسان پاکدل و چیزفهم بآن نگرایند ولی چون پیشرفتی در کار رویداد و توده انبوه تکانی خوردند در اینهنگام است که دغلتکاران از هر گوشه بیرون می‌دوند و آن کار نیک را که با صدخون دل پیش‌رفته وسیله استفاده می‌سازند و چه بسا که همه رنجهای راهنمایان را هدر میکنند .

از اینجاست که در هر کار نیکی چندانکه باید در راه پیشرفت آن کوشید و چندان باید برای نگهداری آن از گزند دغلبازان کوشش بکار بود.

ما در زمان خود دیدیم که هنگامیکه در ایران جنبش مشروطه خواهی

۱ - پیمان سال ۲ : ۲۵۷ - ۲۶۱



پدید آمد تا مشروطه داده نشده بود و هنوز بایستی کوشش و جانفشانی نمود  
جز یکدسته در تهران به پیشوایی آقایان طباطبایی و بهبهانی و جز یکدسته در  
تبریز در پرده و نهانی کوشش نمی‌کرد و دیگران هرگز پروایی نداشتند و هرگز  
گامی به پیش نمی‌نهادند. ولی همینکه مشروطه داده شد و دوره جانفشانی  
سپری شده هنگام بهره‌یابی فرا رسید ناگهان شیادان از گوشه و کنار بیرون  
ریختند و هریکی نغمه دیگری آغاز کردند. این یکی روزنامه کاریکاتور برپا  
کرده داد رسوایی داد. آن یکی نویسنده زبردستی در آمد زمین و آسمان را  
بیاد نکوهش و ریشخند گرفت. فلان خان دیوانی که تا دیروز صدگونه بیداد-  
گریهای دربار را با دیده می‌دید و هرگز چین با پرو نمی‌انداخت امروز «فدایی  
وطن» و «آتش جان مستبدان» گردید. بهمان روضه خوان که تا پریروز در  
خانهای دیوانیان بیدین روضه خوانده بعشق یکدو هزاری تا چند پشت او را  
«خلد آشیان» می‌ستود امروز «ادیب‌المجاهدین» لقب گرفته «ناطق زبردست  
ملی» گردید. مشروطه را که کسانی بنام غیرت مسلمانی طالبیده و در سایه آن  
غیرت بدست آورده بودند کنون هر فرومایه پستی بدست‌آوریز همان مشروطه  
زبان بیدگویی از اسلام باز کرد. در نتیجه این نارواییها بود که مردان پارسا  
از مشروطه رمیدند و دو تیرگی بمیان ایرانیان افتاد و چون دشمنان زبردست  
در کمین بودند آتش دو تیرگی را دامن زدند و کار بجنگهای خانگی رسید و  
شد آنچه همه میدانیم.

این شرح را بعنوان مثال سرودم و مقصودم گفتگو از جنبش زبان می-  
باشد که از سالها در ایران آغاز شده و چون اکنون بدوره پیشرفت رسیده  
می‌بینیم شیادان از گوشه و کنار بیرون جسته بنام بهره‌یابی در این کار بنارواییها  
می‌پردازند.

همه میدانید که دارنده پیمان یکی از هواداران این جنبش می‌باشد و  
از دهسال پیش همیشه در این راه می‌کوشد ولی این کار يك موضوع علمی

است و جز از دیده علمی نباید آن را دنبال نمود. چنانکه ما بارها در این باره گفتگو کرده‌ایم. امروز هم که پیشرفتی در این کار نمودار گردیده دانشمندان بسیاری در تهران و دیگر شهرها برواج آن می‌کوشند و دولت به‌واداری آن برخاسته و در وزارتخانه‌ها کوششهایی بکار می‌رود در همه اینها جز نظر علمی در کار نیست.

با اینهمه ما می‌بینیم شیادان فرومایه‌ای نیز با میان‌گزارده‌اند و بکرشته آرزوهای خیانت آمیزی را پیش کشیده‌اند و چون ما از پیش آمد مشروطه عبرت برداشته و آزمایش بدست آورده‌ایم اینست که می‌خواهیم هرگز میدانی باین فرومایگیها ندهیم و از همین آغاز کار دست این نامردان را برتائیم تا در اینجا نیز دو تیرگیها بمیان نیاید و کار ناانجام نماند.

بارها گفته ایم و اینک هرچه آشکارتر می‌گوییم: در ایران بدانسان که اروپاییگری پتیاره زشتی گردیده و صدگونه گزند از او می‌زاید زردشتیگری و کیان‌بازی و فروهرسازی پتیاره دیگرست که پای کم از اروپاییگری ندارد.

کسانی تاچه اندازه کودن باشند و این نفهمند که یکمردمی تنها با تاریخ خود زنده نمی‌تواند بود - آنهم تاریخ سه‌هزار سال پیش - هر زمانی برای خود درخواستهایی دارد. ایران امروز پیش از هر چیز بدین ساده مسلمانی نیاز دارد که در سایه آن راستی و درستی و نکوکاری و گردنفرازی در میان توده رواج گیرد. در سایه آن پراکندگیها که امروز سراسر ایران را فرا گرفته از میان برخیزد. در سایه آن توانگران دست دهش باز کنند و همیشه با سایش بینوایان و بیچیزان بکوشند. در سایه آن جوانان خونگرم و غیرتمند درآمده بنگهداری کشور و میهن خود برخیزند. در سایه آن زنان پای‌بند پاکدامنی گردیده خود را و سراسر توده را آلوده نگردانند.

با اینحال چه رواست که یکمشت دغلباز همیشه بدشمنی دین بکوشند و «زردشت» و «ایران باستان» و «فرکیانی» و اینگونه نامهارا دستاویز نادانیهای

خود گیرند ؟ !

ای روسیاهان مگر ما شما را نمی‌شناسیم که نام زردشت و دین او را دستاویز دزدی‌ها و پستی‌ها و ناپکاریهای خود ساخته‌اید؟! مگر ما نمی‌شناسیم که این دشمنی که با اسلام می‌نمایید تنها برای آنست که خود را از هر بندی آزاد ساخته راه بی‌پروایی را پیش گیرید.

وگرنه امروز پس از هزار و سیصد سال چه جای دشمنی با اسلام است؟! پس از قرن‌ها که بایران گذشته و میلیون‌میلیون ایرانیان مسلمان زیسته و مسلمان مرده امروز چه جای نیش زدن بمسلمانی است؟!

اینکار مرا بیاد آن داستان می‌اندازد که حاجیانی در راه حجاز دیگری بار کرده خوراکی برای خود می‌پخته‌اند و چون غفلتی میکنند عربی را می‌بینند که نخ‌بدم موشی بسته و موش را بدیگ‌انداخته و سر نخ را بدست نگهداشته تا آن نیز در میان خوراک حاجیان پخته شود و چون چشمش یکی از حاجیان می‌افتد که بسوی دیک می‌آمده داد می‌زند « حاجی من شریک » بدینسان عرب نادان خوراک پاکیزه حاجیان را ناپاک می‌گرداند که ناگزیر می‌شوند همه را دور بریزند.

کنونهم که دانشمندانی بنام علم‌کوشی درباره زبان می‌کنند این نادانان با ناپاک‌کاریهای خود آن را آلوده می‌گردانند که باید بیکبار دست از کوشش برداشت و از نتیجه چشم پوشید.

چرا اینان نمی‌فهمند که پیشرفت « پیراستن زبان » جز در سایه همدستی توده انبوه نشدنیست. و توده ایران که مسلمانند بیشک باین رفتار شما همدستان نخواهند بود و همه کوششها هدر خواهد رفت.

به بینید چه سبکسریها پیش می‌آورند: جوانانی که نام عبدالله علی احمد و مانند اینها دارند نام خود را تغییر داده گودرز و بیژن و گسته‌م می‌گزارند و برای اینکار سفیهانه خود جشن برپا می‌کنند.

کسی نمیگوید: ای جوانان کوتاه خرد: پیراستن زبان چه ربطی بنامها دارد؟! و آنگاه در سیزده قرن تاریخ دوره اسلام که از ایران ملیونها احمد، علی، عباس، حسن، برخاسته مگر آنها را از تاریخ خواهیم سترد؟! مگر ما میخواهیم از مسلمانی هم بزار باشیم که نامها را نیز دور بیاندازیم؟! و آنگاه ای جوان: تو، علی، احمد، یایژن، گودرز هر چه خواهی باش. از تو درستی و گردنفرازی و غیرتمندی میخواهند! تنها بانام بیژن چاره سیاهکاریهای تو نخواهد بود!

پس چرا آنهمه دادها که در زمینه درستی و غیرتمندی و گردنفرازی زده میشود هیچیک در تو نمیگیرد و تنها این يك داد در تو گرفت و بیدرنگ نام خود را تغییر دادی؟! چرا شکیبایی نکردی تا بینی بزرگتران از تو که همه نامهای عربی دارند چه راهی را پیش میگیرند تا پیروی از آنان بنمایی؟! اگر غیرت ایرانیگری تو بیشتر از دیگرانست پس در آن دهسال کجا بودی چرا هرگز صدا بصدای دیگران نمی انداختی؟! آیا از این خودنمایی نابجا تو سودی خواهی برداشت؟! آیا از این سبکسری جز زیان نتیجه دیگری در دست خواهد بود؟!

شاید کسانی بگویند: آیا این کار چه زیانی دارد؟.. میگوییم: چون سبکسریست سراتا پا زیانست! چون خود نمایست سراپا بد است! آری ایرانیان از این پس میتوانند نامهای فرزندان نوزاد خود را فارسی کنند. بویژه در دختران که بیشک نامهای بلقیس و زینت و شوکت و ملوک و اینگونه کلمه‌های بیمعنی را باید دور انداخته بجای آنها نامهای فارسی آسان بکار برد. ولی اینهم سزا نیست که کسانی در بزرگی نامهای دیرین خود را تغییر بدهند. نه تنها سزا نیست ناسزا هم هست.

## ۲- در پیراستن زبان نباید کینه را راه داد.

راه پیراستن زبان نه آنست که اینان می‌پندارند و با رفتارهای بیخردانه خود دشمنی میانه مردم می‌اندازند. باید مقصود ما پیراستن زبان فارسی از کلمه‌های بیگانه چه عربی و چه ترکی و چه اروپایی باشد نه کینه و دشمنی نمودن با زبان عربی. وانگاه همه کوششهای ما بر سر زبان است. کاری با نامهای این و آن نداریم. هر کس می‌خواهد نام فارسی بر فرزندان خود بگذارد یا نام عربی. در نامهای فارسی هم هرگز نباید سراغ بیژن و گودرز و رهام و گستم و این گونه نامها که امروز بسیار بی‌معنی و بسیار بیجاست رفت. باید نامهای معنی‌داری از فرخ و بهروز و فیروز و از اینگونه پیدا کرد.

دوباره می‌گویم: این مقصود ارج بسیار دارد و نتیجه کوششهای کسان بسیاریست که امروز باینجا رسیده. پس باید قدر آن را دانست و هرگز نگذاشت ابزار دست این و آن گردیده بدینسان همه کوششها بی‌نتیجه بماند. کسانی هر نادانی می‌خواهند بکنند ماها نباید ارتباطی بکار آنها بمقصود و کوششها بدهیم و رشته کار را از دست رها کنیم. بلکه باید بکوشیم و بمردم بفهمانیم که این نادانیه ارتباطی بکوششهای ما ندارد و ما از آنها بیزاریم تا بدینسان گزند آن نادانیهارا از خود دور سازیم و تلاشهای خودمان را از هدر شدن بازداریم.

درباره زبان بارها گفته‌ایم و دوباره می‌گوییم که باید اینکار آهسته آهسته پیش برود شتاب و تندی بیجاست. و آنگاه کوششهایی که ما بکار ببریم باز یکرشته کلمه‌هایی از عربی باز خواهد ماند که ناگزیر است و ماندن آنها زبانی بمقصود ما ندارد از فهمیدن و طلبیدن، ولی، لیکن، اما، ایمنی و مانند اینها.

۱- این گفتار در خرداد ۱۳۱۴ چاپ شده و نمونه‌ایست از دگرگونی اندیشه‌های جوانان درباره زبان فارسی و سیاستی که از سوی بدخواهان ایران دنبال میشد تا جنبش بصورت موهونی بیرون آید. گردآورنده

۲- پیمان سال ۲ : ۳۸۶ - ۳۸۹

# پرسشها و پاسخها درباره زبان فارسی

در سال دوم پیمان

- ۱ -

پرسش :

در موضوع شماره‌های پارسی چند پرسشی از شما میکنم که اگر او یا پاسخش ارجی دارد در نامه خودتان پیمان درج کرده تا هم مارا سرافراز و هم ما و دیگران را آگاه نموده‌اید.

- ۱- دريك دو سه چهار الخ وقتی میم با آخر آنها می چسبانی می گویی :  
یکم دوم سیم چهارم - آیا آنهایکه دوم را با یاء دیم می گویند درست است؟  
و در سیم با یاء درست است یا سوم با واو؟ این یاء و واو از کجا آمده؟
- ۲- در شش آنهایکه ششم با تاء می گویند درست است؟
- ۳- از ده بالا که می رود می گویی یازده دوازده سیزده آیا معنی اینها يك از ده - دوازده - سه از ده است؟
- ۴- در سیزده و پانزده و شانزده نون در اینها از کجا آمده؟
- ۵- در چهارده و هفده و هجده زاء اینها کجا رفته؟
- ۶- آنهایکه هاء هفده و هجده را مکسور می کنند درست است؟
- ۷- در هفده آیا درست او هفتده با تاء است؟
- ۸- در هجده آیا شین بجیم بدل شده و تاء افتاده و یا بالعکس شین افتاده و تاء بدل بجیم شده است؟
- ۹- از بیست و یک تا نود که اول عشرات آنها تلفظ میشود بعد احاد از یازده

تا نوزده چرا آنطور نیست؟ آیا درست اینها ده و یک و ده و دو و سه است؟  
۱۰- در سی و چهل و پنجاه تا نود از اینها پیدا است که اصلشان سه و چهار و پنج الخ بوده است آیا یک روش نبودن اینها که مثلا در سی فقط یاء زیاد شده و در پنجاه الف و هاء زیاد شده و در هفتاد الف و دال زیاد شده برای آنستکه همینطور وضع شده اند؟

۱۱- در شصت و صد آیا درست آنها با سین است؟

۱۲- دویست را چرا دو صد نمیگویند؟

۱۳- در سیصد چرا با یاء گفته و نوشته میشود؟ آیا درست او سه صد است؟

۱۴- در پانصد الف از کجا آمد آیا درست او پنجصد است؟

۱۵- در هزار هزار و بالاتر که اکنون او را ملیون و بلیون میگویند آیا در پندسی نامی جداگانه برای اینها هست؟

۱۶- آیا کرور لفظ پارسی است که از پانصد هزار بالاتر جای اینها می نشیند؟

۱۷- این ارقام که ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ الخ باشد که آنها را ارقام هندی گویند آیا واضح آنها کی و در چه زمان بوده؟ و از چه زمان در ایران آمده؟ و از چه وقت در همه دنیا رواج پیدا کرده؟ آنچه آگاهی در این باره دارید از ما دریغ نفرمایید.

**قیم - علیرضا خداپرست**

**پاسخ:**

۱- «دو» چون خودش با واو است در چسباندن به میم هم «دوم» با واو یلید گفت. «دیم» با یاء گویا تحریف عامیانه باشد. «سه» را هم ما در کتابهای پهلوی «سو» با واو می یابیم و گاهی «سبه» با یاء و هاء که اکنون

«سه» شده. پس درباره این سیم و سوم هر دو درست است.

۲- «ششم» با تاء گمان ندارم درست باشد گویا از نزدیکی به «هفتم» و «هشتم» این تاء را پیدا کرده.

۲- در کلمه‌های «یازده» و «دوازده» ومانندهای آنها چنانکه خود آقای پرسنده گمان کرده و ما نیز در شماره دوم پارسال نوشته‌ایم اصل آنها «يك از ده» و «دو از ده» بوده که مقصود «يك پس از ده» و «دو پس از ده» می‌باشد.

۴- در باره نونی که در کلمه‌های «پانزده» و «شانزده» هست و در «سیزده» و «یازده» نیز گاهی می‌آورند باید دانست که در خط پهلوی در آخر بسیاری از کلمه‌ها حرف «ا» افزوده میشود و این حرف در الف و بای پهلوی جانشین واو و نون و راء و لام می‌باشد. بعبارت دیگر حرفی است که چهار صدای گوناگون دارد. دانشمندان شرقشناس اروپایی که در باره خط و زبان پهلوی کوشش و جستجو دارند تاکنون راز این حرف را در نیافته‌اند که آیا خوانده میشود یا نه و انگاه اگر خوانده میشود صدای او چه بوده - واو یا نون یا لام یا راء؟... ولی من در جستجوهای خود در زمینه زبان پهلوی توانستم چگونگی آن حرف را بدانم و راز آنرا بشناسم بدینسان که در هنگام تنهایی کلمه آن حرف آخری هیچگونه خوانده نمیشده ولی چون کلمه بيك کلمه دیگری می‌پیوسته یا بعبارت دیگر ترکیب میشود در این حال آن حرف آخری هم خوانده میشود و صدای آن گاهی نون و گاهی راء بوده. این موضوع دلیل‌های بسیاری دارد که در اینجا بیاد آنها نمی‌پردازیم. همین اندازه می‌گوییم که نون در کلمه‌های پانزده و شانزده و مانندهای آنها پیدا شده آن حرف آخری کلمه‌های يك و شش است که در تنهایی آن کلمه‌ها صدا نداشته ولی در ترکیب با کلمه «از ده» صدای نون پیدا کرده است.

۵- در «چهارده» و «هفده» و «هجده» باید گفت راء از میان افتاده است.



۶- از روی قاعده باید هاء در هفده و هجده با زبر باشد و اینکه مردم آنرا بظیر میخوانند باید گفت تحریر عامیانه است.

۷- از روی قاعده میتوان گفت که اصل هفده « هفتده » و اصل هجده « هشتده » بوده.

۸- در هجده بقرینه هفده باید گفت شین بدل بجیم گردیده و تاء افتاده بویژه گگاهی آنرا « هژده » نیز میگویند.

۹- درباره اعداد این تاریخچه را بی گفتگو باید دانست که تا قرنهای دراز شمارش مردم بدستیاری انگشتهای ده گانه دست بوده است که در شمارش هر چیز تا ده پیش رفته از آنجا باز میگردیدند. سپس که خواسته اند از ده بیلا بروند برای آنها نام نویسی نگزارده بلکه با نامهای « یک پس از ده » و « دو پس از ده » و مانند اینها خوانده اند. ما اگرچه معنی کلمه « بیست » را که در پهلوی « ویست » میگویند نمیدانیم ولی یقین است که تا چند قرن دیگر هم مردم همان شمارش از یک تا بیست بسنده کرده بالاتر از آن نمیگذشته اند. اینکه در عربی بیست را « عشرين » میخوانند که میتوان پنداشت در اصل تشبیه « عشر » بوده دلیل دیگرست بر آنکه دیرینترین شمارهها از یک تا ده بوده است. سپس پس از قرنهای درازی چون نیاز بیلا رفتن از بیست پیدا کرده اند دیگر بر اینجا « یک از بیست » و « دو از بیست » و مانند اینها نگفته « بیست و یک » و « بیست و دو » گفته اند. مقصود اینست که همه اینها در یکزمان و بدست یکتن نبوده بگوئیم چرا در آنجا بدانسان گفته و در اینجا بدینسان.

این ترتیب که یازده تا نوزده طور دیگر است و از بیست و یک بیلاطور دیگر در زبانهای اروپایی از فرانسه و انگلیسی و مانند آنها نیز هست.

در عربی که بخلاف فارسی در « احد و عشرين » و بالاتر نیز احاد جلوتر بر عشرات آورده میشود باز میانه « احد عشر » و مانندهای آن با « احد و عشرين » و مانندهای آن این فرق هست که آن یکی مرکب است و این یکی با واو

عاطفه آورده میشود و این خود دلیل دیگر است که قرن‌ها مردم شماره را بالاتر از بیست نمی‌برده‌اند.

کوتاه سخن آنکه: یازده و دوازده و مانده‌های آنها بجای خود درست است و بیست و یک و بیست و دو و مانده‌های آنها نیز بجای خود درست می‌باشد.

۱۰- درسی و چهل و پنجاه و مانده‌های آنها که سرگروه‌های شمار می‌باشند «پنجاه» را میدانیم که اصل آن «پنج داه» بوده (زیرا اصل کلمه ده «داه» است که شعرا نیز بکار برده‌اند). سپس سبکتر گردیده و پنجاه شده. «هفتاد» را میتوان گفت که در اصل «هفت تاده» بوده و سبکتر گردیده. همچنین است «هشتاد». همچنین است «شصت» که در آن سبکی بیشتر روی داده از اینجا باید گفت که اصل «سی» و «چهل» و «نود» نیز چنین کلمه‌هایی بوده ولی چون تغییر بی‌اندازه یافته است هیچگونه راه بشناختن تاریخچه آنها نداریم و نمی‌خواهیم تنها از روی گمان سخنانی درباره آنها برانیم.

۱۱- شك نیست که درست کلمه‌های شصت و صد «شست» و «سد» می‌باشد.

۱۲- درباره دویست شرحی در شماره دوم پارسال نوشته‌ایم که اصل آن «داه ویست» بوده و بمعنی ده بیست. سپس سبکتر گردیده و «دویست» شده. این خود دلیل دیگر است که قرن‌ها مردم شماره را تا بیست پیش برده از آنجا دوباره بازگشته از يك آغاز مینموده‌اند.

۱۳- «سه» را که گفتیم که در کتابهای پهلوی گاهی «سیه» می‌نویسند از اینجا «سیصد» را غلط نمیتوان انگاشت.

۱۴- الفی که در «پانصد» دیده میشود در «پانزده» نیز هست از اینجا

۱- رودکی گفته:

هفت سالار کاندین فلکند

همو گفته:

اختراند آسمانشان جایگاه

همه گرد آمدند در دو و داه

هفت تابنده دوان در دو و داه

میتوان پنداشت که فزونی نباشد - ولی ما آگاهی درستی در باره آن نداریم.  
۱۵- در پارسی بزرگترین شماره « بیور » بوده که بجای ده هزار بکار  
میرفته.

در کتاب یادگار زریران که بزبان پهلوی است و جنگ پیروان زردشت  
را با دشمنان آن پیغمبر می ستاید در باره سپاهیان دو سوی چنین میگوید :  
« پس و شتاسپ شاه او کوه سر نشست زور<sup>۱</sup> ایاپوت دواژده دواژده بیور .  
ارجاسپ خیونان خوتای او کوه سر نشست اوش زور بوت دواژده بیور بیور<sup>۲</sup> .  
در این عبارتها که پیداست مقصود گزافگویی در شماره سپاهیان است  
که آن یکی را دارای ۱۴۴۰۰۰۰ تن و این یکی را دارای ۱۰۰۰۰۰۰۰۰ سروده  
اگر دسترسی بشماره های بزرگتر از بیور بوده بیشک بکار میرفت.  
دقیقی هم که این داستان را بنظم آورده و در باره شماره سپاهیان گشتاسپ  
شاه گزافه سرائی می نماید میگوید :

نیامد برین بر بسی روزگار      که آمد بدرگه هزاران هزار  
درباره کلمه بیور فردوسی نیز میگوید :

کجا بیور از پهلوانی شمار      بود در زبان دری ده هزار

۱۶- تا آنجا که ما آگاهی داریم کلمه کرور در کتابهای پیشین فارسی  
بکار نرفته و از اینجاست که میگوییم فارسی نیست. ولی نمیدانیم از کجا بفارسی  
در آمده .

۱۷- درباره ارقام هندی خود ماجستجویی نکرده و آگاهی از خود نداریم

---

۱- این دفترچه پهلوی از روی دلیلهایی که نگارنده دارد در آذربایجان نوشته شده و  
اینست در بسیاری از کلمه ها نزدیک بزبان ارمنی است. از جمله سپاه را درهمه جا « زور »  
مینامد که در زبان ارمنی هم اینست . و این مطابق است با ترتیب اروپائیان که سپاه و  
ابزارهای جنگی را زور یا قوه می خوانند.

۲- معنی آنکه : « پس گشتاسپ شاه بر سر کوه نشست سپاه او دواژده دواژده بیور بود ،  
ارجاسپ خداوند خیونان هم بر سر کوه نشست سپاه او دواژده بیور بیور بود. »

ولی در دایرةالمعارف اروپایی شرح درازی درباره آن هست که مانمیخواهیم در اینجا بیاوریم . آنچه ما از خودمان داریم اینست که ارقام اروپایی با ارقام ایرانی از یک ریشه است که کم کم تغییرهایی یافته و از هم جدا گردیده اند

## - ۲ -

پرسش :

چنانکه دستوری باشد چندتیکه پرسش که پس از خواندن شماره ۱ تا ۴ نامه ارجمند پیمان برای رهی دست داده نگارش دهد .

۱ - ملاحظه شد که مکرر کلمه (چاپ) استعمال شده نیازمندانه از راه پژوهش پرسش کند آیا مقصود از آن کلمه طبع یا درج بوده و آیا منظور اینست که این کلمه فارسی است؟ و ضمناً چنانکه بخاطر دارم در پروز نگارش فارسی «تافت خانه» را بمعنی چاپخانه و مطبعه بکار برده آیا درست است یا نه؟

۲ - آیا ممکن است لغتی پارسی برای «مجله» پیدا کرد یا نه و بطوریکه من اندیشیده‌ام کلمه مهنامه (- بفتح یا کسر میم هر کدام باشد خوب است)

۳ - ....

۴ - در قسمت القاب خارجی (خان و میرزا و غیرها) و الغای آن لزوماً می‌نگارد: این پیشنهادی که فرموده‌اید عملی نیست . جز آنکه القابی بلغت پارسی پیدا نموده بجای آنها بگذاریم و در اینصورت میتوان امیدوار بعملی شدن پیشنهاد مزبور گردید و الاخیر . مثلاً کلمه (شت - اشو - تیمسار - راد) بدنیست و البته آنوجود محترم بیشتر و بهتر لغاتی سراغ داشته در صورت مقتضی بنگارش و تعیین موارد استعمال هر یک (که کدام بجای آقا و کدام

بجای خسان و کدام بجای شیخ یا حضرت یا جناب است) اقدام خواهند فرمود .

۵ - کلمه (زمان) را در بعضی از فرهنگها (دمان) دانسته و گفته اند دمان لغت پارسی و بمعنی زمان و وقت است و زمان در عربی مأخوذ از همان است آیا این درست است یا نه ؟

۶ - از جمله چیزهایی که بر اثر تقلید اروپائیان در مراسلات و کتب ما متداول شده یکی امضاهای مرموزمانند ع. شهبهانی. یا غین بهبهانی (و حتی امضاء ادبی خود من ف - فراهانی) است آیا مقصود و نتیجه اینگونه امضاء در فارسی چیست و آیا در نظر شما استحسانی دارد یا خیر ؟

و اندیگر چیزی است که گویا کسی تا کنون متذکر آن نشده باشد و آن اینست که امروز عموماً مشاهده میشود اشخاصی در مکاتیب و مراسلات سمت و امضاء خود را درست چاپ ذیل کتاب می نویسند و بطوریکه این بنده دریافته این ترتیب جز تقلید محض چیزی نیست و بعلاوه تقلید غلطی است زیرا اروپائی چون نوشتن از سمت چاپ شروع میکنند ناچار وقتیکه سطر آخر پایان رسید جایی برای امضاء وی جز ابتداء سطر آخر (که همان سمت یسار ذیل کتاب باشد) نیست لذا در آنجا امضا میکند. برای اینکه جلو امضاء وی دیگر چیزی نشود اضافه کرد چنانکه سابقاً ایرانی که در نوشتن از سمت راست شروع میکنند بهمین علت و نتیجه جایی را برای امضاء خود جز ابتدا محل سطر آخر (که همان سمت یمین کتاب باشد) منظور نمیکرد. ولی بدبختانه اکنون بر اثر این تقلید نامناسب در هر نامه در جلو هر امضائی يك سطر مطلب میتوان اضافه نمود.

عراق. ف فراهانی

پاسخ :

۱ - کلمه چاپ جز بمعنی طبع نیست و اگر در نگارشهای پیمان گاهی بمعنی درج بکار رفته از روی سهل انگاری بوده .

اما اصل کلمه در این باره کسانی جستجوها کرده و چیزهایی نوشته‌اند. از جمله اینکه اصل کلمه «چادو» است که در زبان مغول پیول کاغذی گفته شد و داستان آن در تاریخ‌ها نوشته شده. از اینجا پیدا است که کلمه فارسی نیست. ولی با این شهرتیکه امروز پیدا کرده دیگر باید آن را فارسی دانست و بی هیچگونه نگرانی بکار برد.

اینکه در پروز نگارش پارسی «تافت خانه» را بجای چاپخانه نوشته، نوشته‌های آن کتاب بنیادی ندارد و آنگاه چنانکه گفتیم کلمه چاپ امروز شهرت بی اندازه کرده و نیازی بکلمه دیگر باز نگزارده.

۲ - پیشنهاد «مهنامه» بجای مجله بسیار بجاست و ما چنانکه در شماره گذشته نوشتیم این پیشنهاد دانشمندان شما را پذیرفته‌ایم. ولی باید دانست که امروز کار ایران از ناپاکی دلها ویران است. همان کسانی که بنویسندگی برخاسته‌اند و خود را پیشوای مردم میخوانند رشک و کینه اختیار آنان را از دستشان گرفته و اینست که هر کلمه فارسی که یکی پیشنهاد میکند و دیگری حسودانه از پذیرفتن آن سرباز می‌زنند و این شگفت‌تر که خود این کسان هوا-دار پیراستن زبان فارسی هستند و رنجها برده و کلمه‌های فارسی پیدا کرده پیشنهاد می‌کنند و این نمیدانند که با آن نادانی که از خودشان نموده‌اند دیگر نگارشهای آنان را ارجی نمانده و هر پیشنهادی بکنند کسی نخواهد پذیرفت. ما پارسال در پیمان یکرشته از غلطهای ننگینی را که نویسندگان آلوده آن هستند گردآورده زیر عنوان «غلطهای تازه» نوشتیم از قبیل «فلات» و مانده‌های آن و امسال می‌بینیم کسانی بیخردانه باز آنها را بکار می‌زنند. اینان اگر ایرادی بآن نگارشهای ما داشتند بایستی بنویسند و گرنه خود را از ننگ آن غلطها آسوده گردانند. بهر حال امیدواریم این پیشنهاد شما دچار آن حسودیه‌ها و نادانیها نشود.

۴ - در زمینه لقب ما با شما هم اندیشه و همداستان نیستیم. زیرا این گونه لقب‌ها چه بفارسی و چه بعربی یا زبان دیگر جز همدیگر را دست انداختن و برپس یکدیگر خندیدن نیست. آندو مردی که بهمدیگر میرسند و پیاپی لقب‌های حضرتعالی و جنابمستطاب عالی و مانند اینها را بر زبان میرانند کاش بجای همه آنها یکجومه‌ها داشتند و دلشان با یکدیگر پاك بود. اگر مردم ساده‌وار یکدیگر را آقای فلان بخوانند چه عیبی در کار خواهد بود؟! مگر بزرگی و ارجمندی و یا والاتیاری با این کلمه‌های پوچ است؟! کار این لقب‌ها درست مانند آنست که در زمانهای پیشین کسانی از طلبه بجای دانش بیشتر عمامه خود را بزرگتر می‌ساختند و با اینحال همیشه رسوا بودند و همه کس ایشان را به یسواد می‌شناخت. کنون این عنوانهای پوچ هم یکخروارش ارزش يك جوشرافت و سرفرازی را ندارد.

۵ - باید دانست که «زمان» و «دمان» يك کلمه است آن یکی لهجه جنوب و این یکی لهجه شمال بوده و ما هر دو را در کتابهای پهلوی پیدا میکنیم. ریشه کلمه هم فارسی است و گویا از فارسی بوده که بعربی رفته است.

۶ - بکار بردن حرفهای بریده کار بسیار بیجایی است. زیرا اگر اروپاییان اینکار را می‌کنند از درازی نامهای ایشانست که در نوشته دراز در می‌آید. ولی در نامهای ایرانی و خط فارسی چنین جهتی نیست و ما بهتر آن میدانیم که ایرانیان ترك آن بگویند.

در اینجا داستانی است که باید نگاشت. در یکی از شهرهای ترك زبان ایران نویسنده‌ای باقر نام همیشه در نگارشهای خود «ب ق ر» امضا میکرد. از اینجا مردم او را بقر می‌نامیدند و چون این لقب بگوش خودش رسید از پافشاری که در تقلید کورکورانه داشت و آن یکی را از «علایم ترقی و تمدن» میدانست این بار «ب. ق. ر» امضا کرد. مردم می‌گفتند: دیگر «نوختالی بقر» شده! اینگونه تقلیدهای سبک و بی‌مغز که در آغاز اروپاییگری بشرق آمده کم کم

از میان برخاسته خواهد شد و ما امیدواریم که نوبت به تقلیدهای مهمتر نیز خواهد رسید.

۷ - درباره امضای سمت چپ نیز نکته‌گیری شما بجاست<sup>۱</sup>

### - ۳ -

پوشش :

هر کدام از کلمات : سلطان، خواجه، مولانا، صاحب، - ملا از کی در ایران رواج گرفته و بچه اشخاص اطلاق میشده و کلمه آخری (ملا) آیا از مولی گرفته شده یا ریشه دیگری دارد؟ اردبیل - محمد زرین قلم.

پاسخ :

آرزو مندیم که مجال داشتیم درباره این چند کلمه سخن دراز میراندیم. زیرا بکرشته از زشتیها که در ایران رواج گرفته در پیرامون این کلمه‌هاست. ولی از کمی مجال پاسخ کوتاهی بسنده می‌کنیم:

«سلطان» چنانکه نوشته‌اند نخستین بار بسلطان محمود غزنوی لقب داده شد و برنام او افزوده گردید. پیش از آن بصورت لقب بکار نرفته و برنام کسی افزوده نمیشده. آری پادشاهان دیلمی که بیغداد دست یافته و در آنجا اختیار کارهای خلیفه را داشتند بدربار این پادشاهان نام سلطان داده میشد که در تاریخ ابن مسکویه و دیگر کتابها ما آنرا فراوان می‌یابیم. ولی چنانکه گفتیم مقصود دربار است نه خود پادشاه لیکن چون سلطان محمود را باین لقب خواندند پس از آن مقصود از «سلطان» خود پادشاه گردید. اینست تاریخچه «سلطان» و حال او در زمان ما اینست که زنان را باین لقب میخوانند بلکه در

۱ - پیمان سال دو : ۱۲۵ - ۱۲۸



تهران تنها زنان بیچاره و کلفت با این نام خوانده میشود و دیگران ننگ از آن دارند.

«خواجه» کلمه فارسی است. ولی گویا در برابر کلمه «بنده» بکار میرفته. بدینسان هر کسی که بنده‌ای می‌خرید، میتواند نام «خواجه» پیدا کند و بندگان او را خواجه خود می‌نامیدند. مقصود اینست که بهمه کس گفته نمیشده و نبایستی گفته شود. در قرنهای پیش از اسلام و در قرنهای نخستین اسلام ایرانیان همدیگر را تنها با نام میخوانده‌اند. ما در این باره دلیل فراوان داریم. از جمله آنها کتابهای پهلویست که در دست ماست و در آنجا همه نامها را تنها می‌یابیم. یکی از کتابهای پهلوی که اکنون در دست است و چاپ هم شده دفترچه ایست بنام «آیین نامه نویسی» و دیگری دفترچه ایست بنام «برپیمان کدخدایی» در این دو کتاب که خود دستورنامه نویسی و مهرنامه نویسی است همه نامها تنها برده میشود و هیچگونه فزونی بر سر آنها از «خواجه» یا جز از آن دیده نمیشود.

سپس در قرنهای چهارم و پنجم هجری این کلمه را بر سر نامهای وزیران و دیگر بزرگان درباری می‌آورده‌اند و مقصود از آن قروتنی و زبونی بوده که گوینده میخواست خود را «بنده» و مخاطب را «خواجه» خود بفهماند. بی‌همتی در تاریخ خود در این باره شرحی آورده که میرساند «خواجه» جز بر کسان اندکی گفته نمیشده. ولی سپس در قرنهای ششم و هفتم و پس از آن این کلمه رواج گرفته و بر سر همه نامها می‌آمده است تا جای خود را به «آقا» داده که کلمه ترکی و مغولی و بمعنی برادر بزرگ می‌باشد.

در خوزستان و آن پیرامونها هنوز هم بجای «آقا» کلمه خواجه رواج دارد و مردم همدیگر را خواجه فلان و خواجه بهمان میخوانند.

«مولانا» را ابن بطوطه می‌نویسد در زمان او در ایران لقب فقیهان بوده از کتابهای دیگر نیز همین مطلب بدست می‌آید. سپس همین کلمه سبک گردیده

«مولی» شده و مولی «ملا» گردیده. اینکه برای «ملا» تفسیرهای دیگری میکنند بیجا است.

«صاحب» کلمه بسیار تازه است. وانگاه در هندوستان بیشتر بکار می‌رود. بهر حال مقصود از آن همان زبونی و بندگی نمودن است. که گوینده می‌خواهد خود را بنده و مخاطب را خداوند بنده بخواند. چنانکه از کلمه «خداوند» و «خداوندگار» هم مقصود همین می‌باشد. بلکه باید گفت «صاحب» ترجمه عربی «خداوند» است ولی ترجمه بیسوادانه.

شاید مقصود دوست‌گرامی ما از این پرسشها یادآوری تاریخچه ننگینی است که هر يك از این کلمه‌ها دارد و می‌خواهند ایرانیان پس از این دست از آنها بردارند و بجای آن تعارفهای زبانی دروغ‌آمیز دلهای خود را بیکدیگر پاك گردانند. چه خرواری از این تعارفها ارزش یکجو پاکدلی را ندارد. از آنسوی مایه زبونی و بی‌ارجی هر دو از گوینده و شنونده است.

در میان هر مردمی هر چه از این کلمه‌های ننگین رواج یافت باندازه رواج آنها گردنفرازی و پاکدلی رو بکاستن خواهد گذاشت.

در این آخرها که موضوع «پیراستن زبان فارسی» جنبشی پدید آورده کسانی می‌خواهند بجای این عنوانهای ننگین هم کلمه‌های فارسی پیدا کنند مثلاً بجای آقا «خواجه» و بجای حضرت «شت» و بجای جناب «تیمسار» بگذارند. ولی ما یادآوری میکنیم که رنج بیهوده نبرند کنونکه به پیراستن زبان میکوشند اندکی هم به پیراستن خوی پای‌بند باشند. این عنوانهای ننگین رفتن و جانشین نداشتنش بهترین کار است. آقا و حضرت و جناب را دور باید راند و شت و تیمسار و خواجه را دنبال آنها. ایران از آقاها و حضرتها و جنابها چه سودی برده که از خواجه‌ها و تیمسارها و شت‌ها به بیند! چرا آزاده نبایستی بود و بیک نام بسنده نکرد؟؟

پوش :

چنانکه در فرهنگ آموزی باید بچه‌های خود را پند داد که «بلی» که عربی است نگویند «هان» که فارسی است یا «آری» پاسخ دهند در آغاز باید بجای «سلام عليك» که عربی است چیزی یافت.

اصفهان - ع - کتابچی

پاسخ :

آنچه ما در باره «بلی» و «هان» و «آری» نوشتیم مقصود این نبود که پس از این بکودکان یاد دهیم بجای «بلی» آری یا هان بگویند. بلکه مقصود نکوهش گذشتگان بود که هان و آری را چون فارسی است دور از ادب شماردند و آنچه‌ای یکی از آنها را می‌گفت سرزنش روا میداشتند. اما اینکه بجای سلام عليك عبارت فارسی پیدا کنیم گمان نداریم امروز نیاز به چنین کاری داشته باشیم. سودی هم از آن نمیتوان چشم داشت.

زیرا در زمینه زبان ما ناگزیریم که کلمه‌های عربی را که مایه بهم خوردن زبان فارسی شده‌اند بیرون کنیم و سودیکه از این کار می‌بریم پیراستگی زبان فارسی و آسانی آن در خواندن و نوشتن می‌باشد. ولی سلام عليك ارتباطی بزیبایی ندارد و عربی یا فارسی بودن آن از دیده زبان فارسی یکسان می‌باشد مگر کسانی به تعصب گرایند و مقصودشان بیرون کردن و دور راندن هر چیز ناایرانی از ایران و پیدا است چنین تعصبی کار ستوده نخواهد بود.

این درستی است. پس در جای سلام عليك، درود بر کسی که در زبان فارسی کلمه

پوش :

۱ - کلمه «شك» که بمعنی تحیر و تردید است در فارسی چه استعمال میکنند؟

۲ - آیا «نوپندار» را بجای لفظ متجددمیتوانگفت؟

۳ - «کتاب» در فارسی چه باید گفته شود؟

۴ - استعمال لفظ «تیداکان» را بجای لفظ «یهودیان» در فارسی جدید دیده

شده است اگر صحیح نباشد بجای آن چه لفظی باید استعمال شود؟

قم - علوی طالقانی

پاسخ :

۱ - من برای کلمه «شك» جز کلمه «گمان» را سراغ ندارم. اگر چه امروز گمان، بمعنی «ظن» بکار میرود و ظن با شك تفاوت دارد ولی در باستان زمان گمان بمعنی شك بکار میرفته. از عبارتهاییکه اکنون در یاد دارم یکی اینست که از کارنامه اردشیر در اینجا میآورم: «ارتخشیر و بهیه و دین دوستیه ابوگانگیه و فرمان بورتاریه ی اویشان اپیگومان بوت» بمعنی آنکه: اردشیر درباره بهی و دین دوستی و یگانگی و فرمانبرداری ایشان بیگمان بود. در این عبارت بجای «شك نداشت» بیگمان بود میگوید پس بجای شك کلمه گمان بکار میرفته.

شاعر نیز گفته:

آنکه عیب دگران پیش تو آورد و شمرد بیگمان عیب تو نزد دگران خواهد برد.

۲ - «متجدد» کلمه ساختگی بیش نیست که روزنامه نویسان ساخته اند و

بکار میرند ولی بنیاد درستی ندارد که پس از دیری از میان رفته فراموش خواهد شد. کسانی که این کلمه را بکار میبرند چون میزانی برای شناختن نیک از بد درست ندارند از اینجا چنان می پندارند که هر چه تازه است نیکست و برای خود نام «متجدد» پدید آورده اند. بهر حال من جهتی برای کلمه «نوپندار» نمیپندارم و «متجدد» هم بزودی از میان خواهد رفت.

۳ - بجای کتاب در فارسی «نامه» باید گفت. چنانکه در شهنامه و خداینامه

و مانند اینها آمده .

۴ - « تیداکان » را من هم در پاره نگارشها دیده‌ام ولی در درستی آن تردید دارم. بهر حال در فارسی یهود و جهود هر دو بکار می‌رود و هر دو درست است زیرا این نام در کتابهای پهلوی که بوده چون در الفبای پهلوی یا وجیم هر دو یک شکل دارد از اینجا آنرا گاهی یهود و گاهی جهود می‌خوانده‌اند. ولی گویا جهود معروفتر بوده که در زبان عوام بازمانده .

## -۶-

پوشش :

۱ - عقیده شما در خصوص الفبای ایرانی چیست؟ ابقاء و وضعیت فعلی آن صلاح است یا تغییرات لازمه را در آن دادن و یا تبدیل آن بالفبای لاتین خوبتر است؟

۲ - هرگاه اصلاح الفبای فعلی بهتر است چگونه اصلاحاتی را باید در آن داد؟

۳ - در زبان فارسی برای قسمت‌های دست و پا (دریکجا) لغت مخصوصی هست؟ مثلاً چنانکه در ترکی تنها دست را (ال) و آرنج را (درسك) و بازو را (بلك) و تمام این قسمت‌ها را (قول) و همچنین در پا (ایباغ - دیز - بود) و تمام این قسمت‌ها را « قیچ » گویند. در زبان فارسی هم لغتی بجای (قول و قیچ) ترکی هست یا نه؟

۴ - مقصود از کلمه روزنامه چیست؟ روزنامه به معنی نامه روزانه است یا به مفهوم روزنامه (عکس شبنامه) هرگاه به معنی نامه روزانه میباشد پس چگونه به نامه‌های هفتگی نیز این اسم اطلاق میشود؟

## پاسخ :

۱ - موضوع عوض کردن الفبا را پیش از دیگران دوست دیرین ما آقای آقازاده دارنده گرامی شاهین یادآوری کرده بودند که در پیمان گفتگو از آن بشود و اینکه ما تاکنون زبان از این موضوع نگاهداشتیم از ترس آن بود که مبادا گفتگو پیشرفت کرده و برای این کار هم مستشار از اروپا بخواهند. ولی امروز که خوشبختانه استقلال اندیشه در ایران آغاز شده و از آنسوی مشت مستشاران اروپایی بازگردیده و هرکسی بی‌ارجی آنانرا شناخته دیگر مانعی از برای گفتگو در این زمینه باز نمانده. ما اینکار را یزیدان می‌شماریم بلکه سودهایی نیز از رهگذر آن امید می‌داریم. از جمله تغییر الفباء این سود را برای ایرانیان خواهد داشت که کتابهای زیانکار که امروز بفراوانی هست از میان برود. اگر کتابهای علمی و تاریخی را کنار بگذاریم از دیگرها شاید ده کتاب درخور نگهداشتن نیست و نابودی آن بسیار بجاست. ما این آرزو را همیشه داریم که روزی بیاید و در ایران کتابهای ناسودمند را آتش بزنند. تغییر الفباء راه دیگری برای انجام این آرزو خواهد بود. اما از چگونگی تغییر در جای دیگری باید گفتگو نمود.

۲ - این موضوع که آیا الفبای کنونی را نگهداشته تغییرهایی در آن بدهیم یا آنرا پاک رها کرده الفبای لاتین را با تغییرهایی بپذیریم بگفتگوی درازی نیاز دارد و باید هنگامی باین گفتگو برخاست که در اصل زمینه تغییر الفبا تصمیمی پدید آمده باشد. کنونرا چنین گفتگو بیجاست.

۳ - پاسخ پرسش سوم را بخوانندگان پیمان واگذار مینماییم.

۴ - « روزنامه » بمعنی نامه روزانه است و اینکه نامه‌های هفتگی را روزنامه میخوانند ما پاسخ آنرا در شماره یکم سال دوم داده گفته‌ایم که در نام‌گذاری اندک سازگاری بس است. مثلا جایگاهی که مردم در آنجا گرد آمده‌دمی بیاسایند « قهوه‌خانه » نامیده میشود چرا که در آنجا قهوه

میخورده‌اند و امروز بلا آنکه نشانی از قهوه نمانده باز نام «قهوه خانه» بکار  
می‌رود و ایرادی هم نتوان گرفت.

مثل دیگر: رخت تنگ و نازکی را که کسانی از زیر جامه پیامی کرده‌اند  
بجهت همان تنگ و نازک بودن «تنکه» می‌گفته‌اند ولی سپس بهر گونه رختی از  
آنگونه «تنکه» گفته‌اند اگرچه بسیار کلفت باشد و اینست که پهلوانان کشتی‌گیر  
را «تنکه پوش» می‌خوانده‌اند.

روزنامه نیز نخست بمعنی نامه روزانه بوده ولی سپس بهر نامه که نوبت  
به نوبت پراکنده شود گفته شد. اگرچه روزانه نباشد.

## - ۷ -

پوشش :

شرحی در خصوص عنوانهای پوچ نگاشته‌اید اغلب مردم در این موضوع  
متحیرند که اگر «حضر مستطاب» و «بندگان حضرت اجل» و «جناب جلالتمآب»  
و «مخلص» و «چاکر» عنوان پوچ است پس عنوان پوچ کدام است؟ تمنا  
میکنم در جواب چشم‌پوشی نکنید.

بهبهان - عبدالرسول صراف

پاسخ :

در زمینه عنوانها سخن بسیار در شماره‌های امسال و پارسال نوشته‌ایم.  
باید از آقای عبدالرسول پرسید که اگر مردم بکدیگر را بانام تنها بخوانند چه  
زیانی در کار خواهد بود؟! ما هرچه می‌اندیشیم سودی برای این عنوانها پیدا  
نمی‌کنیم و چنانکه بارها نوشته‌ایم تاهفت یا هشت قرن پیش بیشتر مردمان چه

در ایران وجه در دیگر جاها هم دیگر را تنها بانام صدا میکردند نه تنها عنوانهای حضرت و جناب و مانند اینها نبودند آقا و مانندهای آنرا نیز بکار نمی بردند. خدا خرد بآدمیان بخشیده تا بدستیاری آن نیک را از بد جدا سازند. اینست که در هر کاری باید خرد را راهنما ساخت. درباره این عنوانها چون هیچگونه سودی از آنها امید نتوان داشت از اینجهت خرد از آنها بیزار است و باید پاک ترك آنها را گفت. اینکه آقای عبدالرسول میپرسند: «عنوانهای نپوچ کدام است» ... میگوییم: هیچکدام!



پرسش:

یک نفر از دوستان تقاضا میکند دلیل اینکه کلمه گزارش را برخلاف معمول با «ز» مرقوم میفرمائید چیست؟...

سبزوار - سعیدی

پاسخ:

باید دانست ذالهایی که امروز در فارسی دیده میشود همچون آذر و گذشتن و مانند اینها و ذالهایی که تا چند صد سال پیش بوده و اکنون دال گردیده همچون دیدن همدان سپید و مانند آنها که برای شناسایی قاعده پایین را گفته اند: آنانکه بفارسی سخن میرانند در موقع ذال دال نشانند ماقبل وی ار ساکن و جزوای بود دال است و گرنه ذال معجم خوانند همه این ذالها در پهلوی تا بوده همچون: بیتن آهماتان سپاهیت آتور وترتن و مانندهای اینها.

ولی «گزاردن» اصل آن در پهلوی «وچارتن» یا «وژارتن» است و معناهای بسیار دارد و چون چیم یا ژا در فارسی امروزی زا گردیده ما از



اینجا میدانیم که آنرا «گزاردن» با زا باید نوشت ولی گذشتن (گذرتن) را که اصل آن «وترتن» بوده باید با ذال نوشت. اینکه دیگران گزاردن یا «گذارش» مینویسند از راه خلطی است که در میانه آن ریشه با ریشه «گذشتن» کرده‌اند. امیدوارم این اندازه شرح پرده از روی مقصود بردارد و گرنه باید در جای دیگری شرح درازتری برانیم<sup>۱</sup>.

## «آب‌نما» همان «سراب» است

زیرنویس يك گفتار

در گفتاریکه زیر عنوان «رهبر» کسی بنام برقی در پیمان نوشته در یکجا «آب‌نما» بکار برده که در زیر نویس آن کسروی مینویسد:

«مقصود نویسنده دانشمند از «آب‌نما» سراب است. ولی بهتر بود خود همان کلمه را بکار میبردند زیرا «سراب» اگرچه در عربی معروفست و در قرآن نیز آمده: «کسراب بقیعة یحسبه الظمان ماء». ولی باید دانست که اصل کلمه «شوراب» است و از اینجا باید آن را فارسی دانست و در نگارشهای فارسی بی تردید بکار برد. همچنین میتوان اصل کلمه را که «شوراب» باشد بکار برد چیزی که هست چون شوراب کنون را باین معنی معروف نیست و معنای دیگری از آن فهمیده میشود (آب شور) از اینجا بکار بردن سراب ایمن تر خواهد بود. فارسی هرچه از عربی پرهیز جوید و کلمه‌های عربی را بیرون کند باز اثرهایی از آن باز خواهد ماند. یکی از آن اثرها هم این کلمه سراب باشد<sup>۲</sup>.

۱- پیمان سال ۲ : ۳۲۴ تا ۳۲۹

۲- پیمان سال ۲ : ۶۶

پرسش :

موضوع زبان اسپرانتو که میتوان زبان جهانیانش نامید چیست؟ و آیا این زبان آنطوریکه منظور است باچه وسایلی ممکن است انتشار یابد و برای ایران و شرق این موضوع سودمند است یا زبان آور.

مروند - غلامحسین حقانی (اسکوئی)

پاسخ :

این موضوع را شاید از پنج و شش قرن پیش دریافته اند که جهان بیک زبان دوم نیاز دارد که مردمان همگی آن را یاد گیرند و کسانی که زبان پدریشان یکی نیست بدستیاری این زبان باهم گفتگو کنند. مثلا امروز ما اگر بخواهیم گردش در آسیا بکنیم و بهر کجا که رسیدیم با مردم آنجا آمیزش و گفتگو نماییم و از کار و بار آنان آگاهی یابیم ناگزیریم ده زبان بیشتر را از ترکی و عربی و ارمنی و عبری و ژاپونی و چینی و مغولی و زبانهای گوناگون هندی یاد بگیریم و گرنه از مقصود باز خواهیم ماند. ولی اگر یک زبان دومی در آسیا رواج داشت که همه مردم گذشته از زبان مادری خود آن را یاد میگرفتند ما از رنج توانفرسای یادگرفتن زبانهای گوناگون آسوده می شدیم. از اینجهت است که از قرن گذشته کسانی در اروپا باین اندیشه برخاسته اند که یک زبانی را زبان دوم اروپا یا جهان گردانند و برای اینکار ناگزیر شده اند یک زبانی از پیش خود پدید آورند. زیرا زبانهای امروزی چون هر یکی از آن یکمردم می باشد در سایه کینه بازیها که مردمان بایکدیگر دارند هرگز رضایت نخواهند داد که یکی از آن زبانها در سراسر جهان رواج گیرد. و آنگاه زبانهای امروزه بسیار دشوار است که برای یادگرفتن آسانترین آنها دو سال زمان